

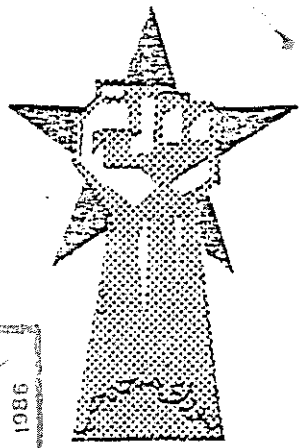
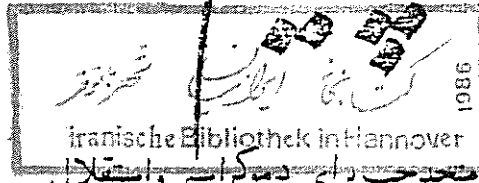
Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

کتابخانه

سازمان آزادی فوق العاده

شماره ۴

دوره اختیاتی



۳۰ مهرماه ۱۳۶۰

نشریه شورای متحدپ برای دموکراسی و استقلال

ضرورت جمهوری دموکراتیک

(نگاهی به ارکان جمهوری و تزیهای انحرافی موجود)

بشریت باید چنان وظایف را برای خود معین سازد که قادر به حل آنهاست
کارل مارکس در نقد اقتصاد سیاسی

جامعه ما و میهن عزیزان و نسل امروزمان دستخوش بحرانهای عمیق و آستان تحولاتی سرنوشت سازاست. یاسرنگونی سریع رژیم وحشی خمینی و گذار به درانی دموکراتیک، برای احیای هستی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده های مردم، و تثبیت حقوق انسانی، آزادبهای سیاسی و جایگاههای اجتماعی، و یاسقوط به ورطه د هشتاکی ازتخریب و تجزیسه، ویرانی وانهدام. تجدید و استیجی همهجانیه و تسلیم درخفت و ذلت مقابل استیلاگران جهانی، سرنوشت محتوم فرض و و است. باآنکه هنوز خطوط اساسی و دقیق طرحهایی که قصد تحمیل بر مردم مارادارند معین نیست، لاکن تجربه سسال اخیر برای هر ایرانی آزاد هوا انقلابی و مآلاً برای چپ دموکرات، روشن ساخته است، که نه انحصارگران دولت سالار شوروی ونه کارگزاران انحصارات سرمایه داری آمریکا با ایرانی آزاد و آباد و مستقل سرسازگاری ندارند. هم چنین پشتیبانی آشکار و پنهان حکومت انگلستان از رژیم خمینی، نشان داد که جرثومه خودکامگی و شیادی یعنی ولایت فقیه، همفشرق و همه فسرپ ۳ شکل دارد.

اما در ایران ستعدیده، مشعل آزاد یخواهی و بهروزی زحمتکشان خاموش نشد. نبرد در یادلان نوجوان و آوای پیکار نسل رزمنده گویی، نوید بخش فردای پیروزی برای ضحاک مذ هس است. اکتسین طلا یه آن نظامی که باید مارا از این گرداب مهیب به ساحل نجات برساند پیدا است: جمهوری دموکراتیک! اما در این شبگاه پیش از پیروزی، اضطراب از فاجعه، بانترانی در باره برخی درک و دریافتهای واژگونه از بنیه در صفحه ۲

استبداد: خصیه ماهوی رژیم

موج اندها ادانه دارد. اما نه تنها مقاومت مردم در رحم شکسته نشد بلکه کوجه ها و خیابانهای شهرها، گورستانهای مختلف سراسر ایران شاهد اوج تنفر روز افزون مردم نسبت به رژیم ددمنش حاکم است. دیگر برای همگان روشن شده است که گشتار دستخوشی جوانان مبارز و حتی انراد عادی و قایزین گره از تار رژیم نکشود است و نی کشاید. اگر قرار بود سادیت گورستان ساکتار حسگانی بر زمین ما حاکم شود، گورستانها بدسحل نعایش سرفروزم بدل نمی شد. اگر قرار بود مردم نمکین کنند و صفوف مبارزه در هم شکنند، این سید اندها ای دستخوشی و تیربارانهای خیابانی اسبب تبلیغ جاسوسی و نمایش قدرت استبدادی رژیم می باشد. خنطی در مقاومت و مبارزه ایجاد کند. فوج گشتی های خیابانی، دستفد سته مردان مسلح آماده شکار جوانان چه کرد هاند که رژیم اینگونه آنها شکن است و کشتار رایی و قفاد امفی دهد؟ انگسر واتدینت. جامعه غیر موثر بودن کشتارهای کسور و دستخوشی رانسان داد، چرا قدرت حاکمه راه حمل د پیزی نمی اندیشد؟ این شاید سوال هزاران هزار انسان باشد که با همه وحشت خود و کوشش برای بیطرف ماندن از خود کرد هاند. جواب این سوالها بنیه در صفحه ۲

درباره پلورالیسم فکری

در شماره قبل مسئله پلورالیسم سیاسی در جامعه را بررسی کردیم و نشان دادیم که تحقق پلورالیسم سیاسی نیاز مشخص جامعه ماست، نیازی که از واقعیات جامعه، یعنی موقعیت سیاسی و شخصیات زیربنائی ویرمناشی جامعه سرچشمه می گیرد. در نوشته مورد بحث، رابطه ناگسستی میان پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم فکری را خاطر نشان ساختیم. گفتیم که برقراری پلورالیسم سیاسی سرریمت مگر آنکه پلورالیسم فکری در جامعه وجود داشته باشد. بنیه در صفحه ۲

در باره پلورالیسم...

بنیه از صفحه ۱

لیکن پلورالیسم فکری مفهومی بس وسیعتر و ضرورتی همه جانبه تر دارد. در این نوشته کوتاه این مطلب را بازمی شکافیم.

پلورالیسم فکری، پذیرش اصل ضرورت تنوع اندیشه ها، مجاز شمردن موجودیت آنها، اجازه دادن به بروز و رشد ایده ها و برداشت های مختلف در جامعه و میدان دادن به برخورد اندیشه ها است. رشد و تعالی يك جامعه، با درجه آزادی اندیشه و برخورد آزاد اند آنها متناسب است و متقابلاً، آزادی اندیشه عامل و انگیزه های برای رشد و تکامل سریع تر جامعه است.

استبداد...

بنیه از صفحه ۱

در موقعیت و ماهیت رژیم حاکم نهفته است. قهر "مکتبی" رژیم حاکم تاکتیکی برای مقابله با مخالفان نیست، جوهر ماهیتی این رژیم است. اگر در سرتاسر ایران، حتی يك صدای مخالف بر نمی خاست باز رژیم حاکم مردم را بحال خود رهان نمی کرد، بخاطر کم کاری، مسکرات، حجاب، موسیقی و شادی، البسه و نوع آرایش، این یا آن رفتار غیر مکتبی به آنها هجوم می برد، آنها را بدمند می کشید، به خانه و کاشانه شان تجاوز می کرد و آنها را به قتل می رساند. اگر همه مردم در سوراخهای خود می خزیدند و کلمه ای علیه د ولتداران جمهوری اسلامی بر زبان نمی آوردند، باز دوستایان رژیم، بخاطر سکوتشان، بخاطر معاشرت هایشان بدخاطر نوع خورد و خوابشان، آنها را از سوراخهایشان بیرون می کشیدند و مجازات می کردند. حمله روزانه به خانه های "مشکوک" فامیلی تحت عنوان ظن خانه تیمی، حمله زنان در ادارات و بانکها به دلیل البسه و آرایش، هجوم به جوانان در خیابانها و پارکها با اتهام رفتار غیر اسلامی، ماشین گردیها و حمله به میهمانیها همه و همه نمایانگر ماهیت واقعی رژیم حاکم است. این اعمال قهر استبدادی و همه جانبه نشان می دهد که تا این رژیم پابرجاست، تجاوز و نامرد می، قتل و جنایت ادامه خواهد یافت. حقایق روزانه نشان می دهد که برای رژیم حاکم همه مردم گناهکارند و شامل قرارداد های قصاص رژیم می شوند. مبارزات و مقاومتها باعث شد که رژیم نتواند برنامه "قصاص" و تجاوز روزانه به همه خانه ها و همه افراد و عابرین خیابانها را به شدت که مایل بود اجرا کند. این مبارزات و مقاومتها بسیاری از مردم را از تجاوز این داشت و نه اینکه آنها را در خطر تجاوز قرارداد، به چند ماه پیش بیاندیشیم، پاشیدن اسید به صورت زنان، تصفیه های ادارات و خانه گردیها رابه سیاه آوریم مطلب برایمان روشن می شود.

بشری است. بصحابت د پلورالیسم فکری هم نشانه پیشرفت جامعه و هم عاملی در جهت رشد تمام جامعه است.

رشد و شکوفایی اندیشه، علم، هنر، ابتکار و دریک کلام شکوفایی بشریت جز از طریق پلورالیسم فکری در جامعه میسر نیست. با وجود پلورالیسم فکری، که یکی از مولفه های دموکراسی در جامعه است، انسان اجتماعی خود را بازمی یابد و ارزشهای بشری خویش را بازمی شناسد.

چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه ها و به محک بنیه در صفحه ۳

برخی از نیروهای همکار د ولتیار که باشعور و رشکسته، ضد امپریالیست بودن د ولتداران می خواهند همکاری شرم آور و نوکر مآبانه و خیانتکارانه خود را توجیه کنند، تلیفات فریب آمیزی را آغاز کرده اند. آنها می خواهند بصیاری مردم نا آگاه بقبولانند که علت خشونت رژیم، اعمال خشونت از جانب مبارزان است. آنها که مامورند و معذور می خواهند گناه اعدامها، خانه گردیها، آتش زدن کتابها، کشتار عابرین در خیابانها را به گردن مبارزان بیاورند. این د روغویان که خود را کم حافظه جامی زنند نمی گویند که اخراج کارگران، پاکسازی کارمندان، دستگیری دستجمعی مخالفان و آزاد یخواهان، حمله و کشتار در دانشگاهها، بستن و آتش زدن روزنامه ها، سنگسار کردن زنان و مردان و هزار جنایت روزانه از جانب رژیم همه پیش از آغاز مقاومت و مبارزه مسلحانه خیابانی بود هاست. پایه استدلال این حضرات چاکر که منتظر موقعیت اند تا خود بجای د ولتداران جمهوری اسلامی بنشینند و همکاری و همپایی امروزشان با جنایتکاران برای قدرت یابی فردایشان است، اینست که هر که اعتراض و مبارزه کند محکوم به مرگ است. این اصل "اخلاقی" پایه فکری همه، مرجعان در مانده و مستبد یسن جنایتکار است.

رژیم حاکم از همان ابتدای قدرت گیری بصرکوب و حشیانه حقوق و آزاد یهای دموکراتیک و به کشتار دستجمعی کرد و ترک، ترکن و فارس آغاز کرد و هر لحظه که قدرت لازم را در اختیار داشت به شدت عمل افزود. این رژیم زبانی جز قهر و سرکوب نمی شناسد، ماهیتی جز استبداد و تجاوز ندارد و تنها مبارزه و مقاومت است که راه نجات میهن ما از بختک سیاه و ضد تاریخی رژیم حاکم است. بار د یگرمی گوئیم بصرای سردمداران رژیم حاکم تجاوز، سرکوب، جنایت یک تاکتیک مبارزه با مخالفان نیست، اجزا اساسی ماهیت اوست.

تجربیدن آنها در برابر وسیعترین توده‌های مردم، می‌تواند معیاری باشد برای جدا ساختن سوره از ناسره، علی‌الغیرعلنی و درست از نادرست؟ چه چیز، به‌جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند به کنار گذاردن و طرد نظرات نادرست منجر شود؟ و بالاخره چه چیز، به‌جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند موجب تصحیح و تکمیل نظرات درست شود، آنها را قوام بخشد و دیقل دهد؟

* * *

-۱-

لیکن نیروهای چپ سنتی که بطور اعم اهمیت در ماکراسی برای جامعه در ابعاد رستی درک نکردند، در باره بلورالیزم فکری نیز موضعی مخالف و حتی خصمانه دارند. چپ‌های ما، پیاپی اصلی سوسیالیسم را، که نجات بشریت از قید هرگز نیست و سرکوب است، بد و واژگونه دریافت کرده‌اند. آنان از این مفهوم که در جامعه طبقاتی، ماکراسی هم‌امری طبقاتی است برداشتی بغایت سطحی و مکانیکی ارائه می‌دهند و به‌نام مارکسیسم و سوسیالیسم از ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوازی" صحبت می‌دارند. آنها، مارکسیسم و سوسیالیسم را چون چنانی که رسالت سرکوبی اندیشه و محاربه ساختن آزادی را به عهده دارد تصور می‌کنند و همینطور مردم معرفی می‌کنند. و طبیعی و منطقی است که این "سوسیالیسم" جاذبه ای برای مردم نداشته باشد و آنان را برای تغییر شرایط و درگونی محیط زندگی بر نیانگیزد.

به اعتقاد ما، موضع مارکسیست‌ها در هر موقعیتی که باشند، باید دفاع پیشگیر از آزادی بی‌قید و شرط اندیشه باشد. دفاع از ماکراسی و آزادی اندیشه برای نیرویی که در ایروسیون قرار دارد، هنوز چندان مهم نیست. مهم‌تر آنست که در صورت کسب قدرت یا شرکت در آن نیز مدافع ماکراسی و از جمله آزادی اندیشه باشد، آنرا محترم شمارد، رعایت کند و مسط دهد. نیرویی که در ایروسیون قرار دارد و خواهان ماکراسی و آزادی اندیشه و بیان است، اگر به‌نگام کسب قدرت، تحت هر عنوان، آنرا محدود سازد، در موکرات حقیقی نیست و دفاعش از ماکراسی فقط شگردی است برای ازسیدان بد ساختن رقیب در قدرت و نه بخاطر ضرورت ماکراسی و آزادی اندیشه برای پیشرفت جامعه. چنین دفاعی سالوسانه و انقلابی است.

مارکسیست‌ها مجاز نیستند که از بورژوازی در قدرت بخواهند که آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان را در جامعه رعایت کند، لیکن خود به‌نگام شرکت در قدرت، آنرا، برای هر نیرو و طبقه‌ای و از جمله برای

بورژوازی محدود سازند. آنان مجاز نیستند که در قلمرو ماکراسی و آزادی اندیشه، از بورژوازی عقب‌تر باشند. بعکس، آنان موظف‌اند، ماکراسی و آزادی اندیشه و بیان را به درجه‌ای به مراتب بالاتر و با کیفیتی عالی‌تر از آنچه در حد و توان بورژوازی است برای جامعه طلب کنند و تأمین نمایند.

زیرا، آزادی اندیشه، هر چه وسیع‌تر باشد به نفع جامعه و در درجه اول به نفع زحمتکشان و طبقه کارگراست و سرکوب اندیشه، حتی سرکوب اندیشه بورژوازی و از آن فراتر، مذهبی، تحت هر عنوان و توسط هر کس صورت گیرد و زیر پرچم هر ایدئولوژی و مکتبی انجام شود به زیان زحمتکشان است. وجود اندیشه‌های گوناگون، نه تنها مضر حال طبقه کارگر و زحمتکشان نیست، بلکه برای آنان ضروری است.

فرایند پیدایش و رشد یک ایدئولوژی، فرایند برخورد اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هاست. بی‌شک ایدئولوژی در رابطه با تکامل اجتماعی جامعه و پیدایش و رشد و تکامل طبقات جامعه، مقدم‌تر است. ایدئولوژی حاکم و در تقابل و مبارزه با آن نطفه می‌بندد، رشد می‌کند و منسجم می‌شود.

مارکسیسم در تقابل با ایدئولوژی بورژوازی بوجود آمد، در مبارزه با آن رشد کرد و قوام یافت. مارکسیسم در زمینه‌های مختلف (اقتصاد، فلسفه، تاریخ...) هم‌اکنون نقطه نظرهای بورژوازی، و هم‌نانسی آنان بود. در نفی و نقد ایدئولوژی بورژوازی مارکسیسم قوام یافت نه در کنار گذاردن یا سرکوب آن. تاریخ تکامل مارکسیسم گواه آنست که مادام که این اندیشه در برخورد با اندیشه‌های دیگر قرار داشت، یعنی در موضع نقد و تغییر و در موضع انقلابی بود (نفی یا الکتیکی)، تکامل یافت، رشد کرد و به‌اصطلاح جدیدی دست یافت و زمانی که تحت نام مارکسیسم از برخورد آزادانه اندیشه جلوگیری بعمل آمد و به اصطلاح "اندیشه بورژوازی" مورد سرکوب قرار گرفت، (نفی مکانیکی) هنگامی که مارکسیسم نه برای نقد و تغییر بلکه به‌منظور توجیه و تأیید بکار گرفته شد، از حرکت تکاملی و رشد خود باز ایستاد و متحجر شد. در حالت اول مارکسیسم از موضع انقلابی عمل می‌کرد و در حالت دوم از موضع محافظه‌کارانه و کنفورمیستی.

می‌گوئیم تحت نام مارکسیسم، زیرا خود مارکسیسم محصول برخورد و نفی یا الکتیکی ایدئولوژی‌های بورژوازی است و بنابراین نمی‌تواند در جوهر خود سرکوب‌کننده اندیشه‌های دیگر باشد. بدین ترتیب روشن است که مارکسیسم، به‌عنوان آنتی‌تزی ایدئولوژی‌های بورژوازی، نمی‌تواند بدون وجود این ایدئولوژی‌های مخالف به موجودیت خود ادامه دهد و وجود آن.

مضطرب به وجود مخالف آنست.

از سوی دیگر، وجود و برخورد اندیشه‌های مخالف به مارکسیسم، موجب تصحیح و تکمیل آن می‌شود. زیرا مارکسیسم، برخلاف تصور عدای، یک شریعت تام و تمام و غیرقابل تغییر نیست. مارکسیسم نیز مانند هر ایدئولوژی دیگری در ریتوانتقاد اندیشه‌های دیگر و بویژه اندیشه‌های مخالف و برخورد به مسائل جدید کسودهای خویش را جبران می‌کند، خود را مسود نقد قرار می‌دهد و تصحیح و تکمیل خود می‌پردازد و قدرت برخورد خویش را به جامعه افزایش می‌دهد. از این جهت نیز مارکسیسم موافق برخورد آزادانه اندیشه‌ها و پلورالیسم فکری است.

* * *

-۲-

در جوهر پلورالیسم فکری اعتقاد و اعتماد به توده‌های مردم و احترام به حق حاکمیت آنان نهفته است. ظاهراً "کمانیکه مخالف پلورالیسم فکری هستند - و از جمله آندسته از "مارکسیست" هائیکه سرکوب اندیشه بورژوازی" را توصیه می‌کنند، نگران آن هستند که توده‌های مردم تحت نفوذ ایدئولوژیها و اندیشه‌های انحرافی قرار گیرند و به انحراف کشید بشوند. به خاطر اجتناب از این انحراف، آنان سرکوب اندیشه‌های دیگر را توصیه و اجرامی کنند. اینان اعم از آنکه زیر پرچم اسلام عمل کنند یا بنام مارکسیسم - لنینیسم، از موضع قیومیت مردم و توده‌ها حرکت می‌کنند. یکی بعنوان "ولایت فقیه"، برای ممانعت از گمراهی گوسفندان خود، اندیشه‌های الحادی را مسود سرکوب قرار می‌دهد و دیگری بمثابه "پیشاهنگ طبقه کارگر" برای جلوگیری از رفتن توده‌ها به زیر پرچم بورژوازی به سرکوب "اندیشه بورژوازی" می‌پردازد. با سرکوب اندیشه هردو آنها حق انتخاب آزادانه مردم و توده‌ها را از آنان سلب می‌کنند و به بهانه دلسوزی برای توده‌ها، حق حاکمیت، انتخاب و تصمیم‌گیری، یعنی طبیعی‌ترین حق انسان آزاد را مورد تجاوز قرار می‌دهند. مهم نیست که این تجاوز به حقوق ابته این مردم با حین نیت صورت می‌گیرد یا با سوء نیت و سالوسانه، آنچه مسلم است در این میان با سرکوب اندیشه‌های دیگر، با ممانعت در برخورد آزاد اندیشه‌ها، در حقیقت خود مردم مورد سرکوب قرار گرفته و مسود شده‌اند.

آری ممکن است که در مقاطع و زمانهایی مسود واقعاً راه اشتباه را انتخاب کنند، لیکن این هم حق مردم است که آزادانه اشتباه کنند و از اشتباهات خود بیاموزند. هر کس می‌تواند و وظیفه دارد که با ارائه اندیشه خود، با برخورد بدانند یکنه یگران، همه

چیز را برای مردم مورد توضیح قرار دهد و آنان را نسبت به عواقب انتخاب این یا آن راه از پیش آگاه سازد، لیکن چنانچه به حق حاکمیت مردم احترام می‌گذارد، مجاز نیست که بجای آنان تصمیم نهایی را اتخاذ کند. اتفاقاً، تنها در چنین صورتی است که توده‌ها با مقایسه و برخورد مستقل و تجربه مستقیم به آگاهی دست می‌یابند و قدرت برخورد مستقل و تمیز بت و خوب را کسب خواهند کرد، به مصالح خویش آگاهی خواهند یافت و از بروز اشتباهات بزرگ اجتناب خواهند شد. و تسهادر این صورت است که به توده‌ها خدمت شده است. وانگهی، چنانچه آزاد ی برخورد اندیشه‌ها وجود داشته باشد، و توده‌ها حقیقتاً از آزادی کامل انتخاب برخوردار باشند، کمتر از هر حالت دیگری امکان اشتباه از جانب آنان وجود دارد.

وجود پلورالیسم فکری، برای یک جامعه دموکراتیک از این جهت نیز ضروری است که تنها در صورتیکه هر فرد، گروه یا حزبی امکان ابراز آزادانه نظرات خود را داشته باشد و بتواند مردم را با نظرات خویش آشنا سازد، اکثریت و اقلیت در مورد مسائل کلی یا جزئی جامعه مفهوم حقیقی پیدا می‌کند. مادام که آزادی اندیشه و عقیده تامین نباشد، مادام که همه‌گفتی‌ها امکان گفته شدن و شنید شدن نداشته باشند و مردم با نظرات گوناگون صاحبان اندیشه آشنا نشد باشند قادر نخواهند بود که عقیده و نظری را آزادانه و آگاهانه برگزینند و اکثریت و اقلیتی که در شرایط عدم وجود پلورالیسم فکری یا در شرایط محدودیت آزادی عقیده، تشکیل می‌شوند، اکثریت و اقلیت حقیقی نیست. وجود و کارکرد صحیح نهاد های دموکراتیک و توده‌های نیز تنها بر مبنای پذیرش پلورالیسم فکری میسر است. یک نهاد دموکراتیک نظیر شوراهای اعم از آنکه در مدرسه، دانشگاه، محله، روستا و یا کارخانه باشد هنگامی حقیقتاً دموکراتیک است و دموکراتیک باقی می‌ماند که تمام اعضا آن از حقوق مساوی در برابر عقیده و رای برخوردار باشند و هیچ فرد یا گرایش خاصی مجاز نباشد، فرد یا گرایش دیگری را بصیبت اعتقادات و نظراتش از حقوق دموکراتیک خویش محروم سازد. در چنین صورتی است که نهاد مزبور بنا بر رای آزاد همگانی می‌تواند براراده جمع استوار باشد و سیاست متکی به آراء جمع را به پیش ببرد.

-۳-

از اینها گذشته، ما از آندسته از چپ هائیکه خواهان سرکوبی "اندیشه بورژوازی" و مخالفت پلورالیسم فکری هستند، سوال می‌کنیم که معیار تشخیص اندیشه "بورژوازی" از "پرولتری" چیست ؟

«خطاب ما چپ هاست، زیرا "مکتبی" های دیگر که جای خود دارند». مگر بر روی بعضی اندیشه ها اتیکتی نصب شده است که روی آن نوشته اند "ساخت بورژوازی"؟ مگر جز برخورد آزادانه وسیله دیگری برای تشخیص ماهیت اندیشه ها یافت می شود؟ و مگر راه دیگری برای انشاء نظرات ارتجاعی وجود دارد؟

وانگهی، مگر نمی توان با زدن برجسب بورژوازی به هر اندیشه و نظری که مخالف نظر و منافع صاحبان قدرت باشد، از بروز و ابراز هر اندیشه ای - حتی انقلابی ترین اندیشه ها، از قبل مانعیت بعمل آورد؟ مگر نه اینست که بهنگام نبود آزادی اندیشه، صاحبان قدرت دارندگان انحصاری معیار و محک تشخیص اندیشه های انقلابی و ضد انقلابی هستند؟ کدام تضمین وجود دارد، که در صورت نبود آزادی اندیشه، هر فکری و نظری، مورد سرکوب قرار نگیرد و طرح نشده طرد نشود؟ مگر تاریخ صدها و هزاران نمونه تصفیه فیزیکی و سیاسی انقلابیین و اندیشمندان را، کعبه همین بهانه ها سرکوب شده اند، ارائه نمی دهد؟

آنان که سودای سرکوب اندیشه را در سینه سر می پرورانند و به پلورالیسم فکری و تنوع اندیشه اعتقاد ندارند بهتر است قدری تأمل کنند و تصویر جامعه آینده مورد نظر خویش را در آئینه کشورهای "سوسیالیسم واقعا" موجود "بنگرد". ببینند که اعمال این روش تاجه حد مانعی بر سر راه رشد و شکوفایی این جوامع، چه در زمینه فرهنگی و چه در قلمرو تولید و مناسبات اجتماعی شده است. لهستان را ببینند که چگونه تحت عنوان حکومت پرولتاریا، دهها میلیون کارگر را از ابتدای ترین حق خویش، یعنی حق ایجاد سندیکا های مستقل و آزاد، حتی در جوامع سرمایه داری کلاسیک غیر قابل تجاوز است، محروم می سازند و تلاش میلیونها زحمتکش و روشنفکر را برای آزاد زیستن مورد سرکوب قرار می دهند. ببینند که چگونه با مخالفین سیاسی و صاحبان اندیشه عقیده، از هر موضعی که باشند، همچون دیوانه ها رفتار می کنند و به آسایشگاههای روانی شان می فرستند.

برخلاف نظر مخالفان پلورالیسم فکری و ضد بیان سرکوب اندیشه های انحرافی و بورژوازی، در صورت عدم وجود آزادی اندیشه بیان، همواره ضد انقلابی ترین و ارتجاعی ترین اندیشه ها، تحت پوشش افکار انقلابی خود را اجازه و با جا رو جنجال و جوسازی بر مردم حکومت کرده اند. بهترین محیط و زمینه برای غلبه اندیشه های ارتجاعی، اتفاقاً در صورت نبود آزادی بی قید و شرط اندیشه بیان فراهم می گردد. هرگز در تاریخ نمونه ای یافت نمی شود که اندیشه های

مترقی و انقلابی، از وجود آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، زیان دید باشند.

اندیشه مترقی و انقلابی نیازی به سرکوبی اندیشه های دیگر ندارد، زیرا رشد آن، هنگامیکه آزادی اندیشه بیان وجود دارد تضمین می گردد. بعکس اندیشه واپسگرا، عقب مانده و ارتجاعی تنها در صورت ایجاد محدودیت برای اندیشه های دیگر امکان ادامه زیست خواهد داشت.

اصولاً نیاز به سرکوب اندیشه از کجا ناشی می شود و چه موقع اجزا می گردد؟ هنگامی که ایدئولوژی یا اندیشه ای قدرت و قابلیت اقتاعی خود را از دست می دهد و نتواند مردم را اقتاع یا تحمیل کند ضرورت اعمال سرکوب برای آن مطرح می شود. زیرا ادامه زندگی و حاکمیت از این پس در گرو سرکوب مستقیم اندیشه های دیگر و بستن دهان کسانی است که راه حل مقبول تری به مردم ارائه می دهند. اندیشه ای که در میان مردم پایگاه داشته باشد و مورد قبول آنان باشد، اعم از آنکه اندیشه ای مترقی یا ارتجاعی، انقلابی یا ضد انقلابی باشد، هنوز نیاز به سرکوب مستقیم ندارد. اما، روشن است که اندیشه ارتجاعی بویژه در صورت وجود آزادی بیان، نمی تواند مقبولیت خود را در دراز مدت حفظ کند، و در پیرایه افشاء خواهد گردید و از جانب مردم طرد خواهد شد بنابراین سرکوب اندیشه دیگران در بطن آن نهفته است و هر آینه قابلیت اقتاع و تحمیل خود را در میان مردم از دست می دهد، بهمان میزان که منزوی می شود نیاز به سرکوب بیشتر و وسیع تر پیدا می کند. نگاهی اجمالی به رژیم های حاکم در کشورهای مختلف، اعم از کشورهای سرمایه داری غربی و یا "سوسیالیستی" و نیز کشورهای خودمان، موید این نظریه است.

بنابراین ضرورت سرکوب اندیشه های دیگر نشانده ضعف اندیشه سرکوبگر است. وقتی اندیشه نتواند است و از برخورد و می ماند، چماق بر صحنه ظاهر می شود. بعکس، قدرت یک اندیشه با وسعت آزادی ای که برای دیگرانند پشه ها قاتل است قابل سنجش می باشد. مارکسیسم، یعنی مارکسیسم انقلابی، پویا، زنده و منقد و نه "مارکسیسم" دکماتیک و کتفوریست، بنا بر ماهیت خویش، گسترده ترین آزادی اندیشه سفوی بیان را برای تمام اندیشه ها و ایدئولوژیها قاپوسل است و این نشانه قوت است.

پذیرش پلورالیسم فکری در جامعه، موجب می شود که هر اندیشه ای، بدون ترس و وحشت از سرکوب آنچه را که می خواهد آشکارا بیان کند و کمتر ضرورت می یابد که حرف خود را در پوشش دیگری ابراز کند. از این رو برخورد اندیشه ها با روشنی و وضوح بیشتری صورت خواهد گرفت و امکان دستیابی، مقایسه و

انتخاب برای مردم با سهولت بیشتری فراهم خواهد شد. نبود آزادی حقیقی اندیشه همان، چه مشکل ممنوعیت و سرکوب مستقیم و چه از طریق ایجاد جو هیستریک و ارباب موجب می‌شود که منافعی خستیف و متضاد و اندیشه‌ها و افکاری که مدافع اینگونه منافع متضاد هستند، با زبانی مشابه و تحت یک چارچوب و یک "مکتب" واحد بیان گردند. "مکتب" حاکم، با سرکوب اندیشه‌های دیگر، شرایطی را فراهم می‌سازد که فرصت طلبانه‌ترین اندیشه‌ها با مخفی نمودن خویش پشت مکتب حاکم و با استفاده از جو ارباب که پدید آورده است، مقاصد واقعی خویش را پنهان سازند و به پیش‌برند.

* * *

-۴-

عدم پذیرش پلورالیسم فکری برای اندیشه‌ها و ایدئولوژیهای ارتجاعی و غیرمترقی، امری طبیعی بنظر می‌رسد. سوالی که اکنون مطرح می‌شود این است که چرا بسیاری از چپ‌های ما که ظاهراً به مارکسیسم اعتقاد دارند، نیز مخالف پلورالیسم فکری و آزادی اندیشه‌ها نیستند؟ پاسخ را باید در عوامل تاریخی و اجتماعی جستجو کرد.

سلطه استبداد چند هزارساله بر جامعه ما، محل چندانی برای آزاد اندیشی و آزادی اندیشه‌ها نگذارده است. اعمال سرکوب از جانب حکام و پذیرش و تحمل سرکوب توسط مردم، سنتی ریشه‌دار است. استیلای توس و وحشت از ابراز عقیده و نظر، پنهان ساختن عقاید و افکار و دست‌بالا ابراز آن در لاف‌ها و بشکل سمبول از مشخصه‌های فرهنگی و ادبی جامعه ما است. رشد و تکامل ناکافی جامعه و سطح نازل فرهنگی زمینه اصلی وجود این سنت است. چپ‌های ما نیز به عنوان بخشی از جامعه از تاثیر نفوذ فرهنگی آن در امان نبودند.

از آن گذشته منبع اصلی تغذیه چپ ایران، نه مارکسیسم مارکس، نه مارکسیسم پویا، زند و منقذ، بلکه "مارکسیسم" مسخ شده، توجیه‌گرا و کفورمیستی دهه‌های ۳۰-۵۰ قرن حاضر در روسیه شوروی است. خود این تمایل چپ‌های ما به تغذیه از این منبع و نمایندگان برجسته این نوع "مارکسیسم" معنی‌دار است و باز زمینه‌های فرهنگی جامعه ارتباط دارد. نیاز به سرکوب اندیشه، در "مارکسیسم" کفورمیستی، که حرفی برای گفتن ندارد، قدرت اقتاعی خود را از دست داده است و در عرصه اندیشه ناتوان است. کاملاً طبیعی بنظر می‌رسد. تبلیغات و القاعات و جوسازیهای حزب توده با

استفاده از همان "مارکسیسم" توجیه‌گرا و کفورمیستی نیز در رکشل گرفتن از همان نیروهای چپ و سبک‌کار و روشی که آنان اختیار کرده‌اند تاثیر قابل توجهی داشته است. حزب توده با استفاده از زرادخانه ایدئولوژیکی "مارکسیسم" کفورمیست، موفق شده است هم در میان چپ‌ها و هم در میان سایر نیروهای سیاسی، آنتی‌دموکراتیک خود را تا حدی نفوذ دهد. دفاع وی از رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر جنبه‌های سیاسی و تاکتیکی، در این نیز نهفته است که درباره استبداد و سرکوب با آن نزدیکی و توافق دارد، یعنی از نقطه نظر ایدئولوژیک استبداد و سرکوب برای وی، قابل پذیرش، قابل توجیه و قابل دفاع است.

از حاشیه به متن بازگردیم. نیروهای پهل ایران، بنا بر درک غیردموکراتیک و به پیروی از سنت‌های سکوت‌ریستی، نه تنها، تحت عنوان ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوازی"، پلورالیسم فکری را در جامعه نمی‌پذیرند، بلکه هرگونه تنوع فکری را در میان نیروهای چپ و یار درون گروه‌های خود نیز مجاز نمی‌دانند و با انواع برجسته‌ها مورد سرکوب قرار می‌دهند. هر فکری عقیده و نظر سیاسی و شوریک مخالف با نظر رهبری گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود و اجازه بروز خارجی نمی‌یابد. از این روی بحث و گفتگوی خلاق، ندر میان گروه‌ها و ندر درون آنها پسا نمی‌گیرد و همین امر مانع بزرگی بر سر راه شکوفایی گروه‌ها از لحاظ نظری است و آنان را به انجماد و تحجر می‌کشاند، همچنانکه گمانده است. در شرایطی که اقلیت‌های نظری - حتی با پذیرش اجرای نظر و سیاست اکثریت - امکان طرح بیرونی و آزادانه نظرات خویش را نداشته باشند، کاملاً طبیعی است که افراد خوش‌قریحه و صاحب فکر یا مورد تصفیه قرار گیرند و یا کناره‌گیری کنند. آنچه در گروه‌های مزبور باقی می‌ماند و امکان بقا می‌یابد، کسانی هستند که از سیاست، تهاد نبالهروی کورکورانه از نظر رهبری رابدا کنند و همان عمل کنند. این طرز برخورد فقط می‌تواند کفورمیسم را رشد دهد. سطح نازل شوریک و سیاسی گروه‌ها محصول طبیعی چنین وضعیتی است. نگاهی گذرا بنوشته‌ها و روزنامه‌های گروه‌های چپ، که اغلب فاقد فکرواندیشه نوعمیق هستند و سراسر انباشته از کلیشه‌های کهنه، زنگ زده و تاریخا، شکست خوردن‌های هستند، گواهی‌دهنده بر سطح نازل آنان است. ناتوانی گروه‌ها در نزدیکی اتحاد یا وحدت - علاوه بر علل گوناگون داخلی و بین‌المللی - از جمله در اینست که آنان قادر نیستند وحدت و اتحاد را در تنوع جستجو کنند و تحقیق بخشند و معکس با درکن فرمالیستی در جستجوی وحدت کلمه خویش‌اند.

ضرورت جمهوری دموکراتیک

بقیه از صفحه ۱

جمهوری و کم و کیف ارکان و خصوصیات آن، در آمیخته است. گویی رزندگان تمامی جنبه‌ها، نرسیده اند پیشیدن و کنگاش طرحهای هستی اجتماعی و حیات سیاسی آینده را نیافته و تسهادر اضطرار شرایط، و به اتکای آنچه که از قبل می دانسته اند، و کم توجهی به آنچه نیاز مبرم کنونی جامعه است، بد تبلیغ و ترویج "الترناتیو" های خود مشغولند! جمهوری کارگزاران و دهقانان، جمهوری مکتبی و توحیدی، جمهوری خلاصه کنیم. مانشان دادیم که تکامل و شکوفایی جامعه، منوط به وجود آزادی اندیش و بیان یعنی پلورالیسم فکری است و هرگونه قید و شرطی برای تحدید آزادی اندیشه به دستاویزی برای سرکوب اندیشه های مترقی بدل خواهد شد.

روشن است که پذیرش پلورالیسم فکری، در عین حال بمعنای پذیرش آزادی وجود ابزارهای لازم برای طرح اندیشه یعنی آزادی قلم، بیان، اجتماعات، احزاب، کانونها و محافل سیاسی، صنفی، فرهنگی، هنری، علمی و غیره است.

ممکن است این نظر که چپ ها همیشه و از جمله در دوران سوسیالیسم باید خواهان آزادی کامل اندیشه و آزادی کامل حزب برای همه و حتی برای بورژوازی باشند از نظر چپ های سنتی، الحادی به نظر رسد، زیرا بالگوهای پیش ساخته و تاریخی شکست خورده آنان انطباق ندارد. ما از بحث و گفتگو، ارائه دلیل و مراجعه به تجربیات تاریخی در این زمینه استقبال می کنیم، ولی از این هپاکسی نداریم که ماشین برجسب زنی عده های که در قلمرو اندیشه توان مقابله ندارند، طبق معمول و مرسوم بکار افتد و چپ و راست برجسب های بورژوازی و لیبرالی به نظرات مابکوبند.

مابادرس آموزی از تجربیات تاریخی موجود، بورژوا شکست ساختمان سوسیالیسم در کشورهای "سوسیالیستی"، اعتقاد داریم که ساختمان سوسیالیسم تنها از مسیر پلورالیسم فکری می گذرد، به این دلیل ساده که سوسیالیسم دستورالعملی نیست که از قبل توسط عده های تدوین شده باشد و مردم فقط ملزم به اجرای این دستورالعمل باشند، بلکه مجموعه ایست از کنش ها و واکنش های متقابل که در حرکت پیویای مردم، در برخورد آزاد انداننده ها و در بررسی و نقد مداوم پراتیک خود و دیگران، امکان تحقق می یابد.

امید

۲۰/۷/۱۱



ارتقاء دهد. اینک هر جامعه‌ای در شرایط مشخص تاریخی خود به چه حکومتی دست می‌یابد و قادر به استقرار چه نوع جمهوری است، تنبیه تبلیغ اندیشه‌ای و ترویج ایده‌ها مربوط نیست، بلکه مهم‌تر و ضروری‌تر در تحقق هر ایده، شرایط خاص اجتماعی و تناسب واقعی نیروهای فعال اقشار و طبقات آن جامعه می‌باشد: "کافی نیست که ایده بر تحقق خویش پافشاری کند، بلکه این واقعیت است که باید ایده را بطلبید" (مارکس - در نقد بر فلسفه حقوق هگل)

در میان طیف وسیعی که از جمهوری سخن می‌گویند هر جریان مروج درک و طرح خاصی از "جمهوری" است که برخی از این تزه‌های انحرافی هیچگونه قرابتی با جمهوری به معنی و مفهومی که اشاره کردیم نداشته بلکه عملاً "ضد جمهوری" می‌باشند:

۱- تر جمهوری خونتا (یا حکومت "جمهوری" نظامی)

گرچه مبلغین این تز به نشر و ترویج رسمی وانام و نشان مبادرت نمی‌کنند، ولی در هر فرصتی می‌کوشند به مردم گرفتار در ناامنی و افقتشاش و مصیبت‌های گوناگون این نظر القا کنند که "جمهوری بلی! ولی آن جمهوری که نظم و نسق داشته باشد، و امنیت و قانون حاکم باشد، و در ایران جز ارتش چه کسی می‌تواند نظم برقرار کند؟" اینگونه تبلیغات در واقع امر چیزی جز هواداری از تر امپریالیستی دیکتاتوری نظامی به لباس "جمهوری" نمی‌باشد. کسانی که این فکر ارتجاعی را دامن می‌زنند از سوئی از فوران مجدد انرژی انقلابی مردم و رشد و توسعه سازمان‌های اپوزیسیون در هراس شدید می‌باشند و از سوی دیگر مایلند از طریق این "راه حل" تکیه‌گاه بین‌المللی قدرتمندی دست و پا کنند، تا ضعف و بی‌مقداری سیاسی خود را در داخل، از آن راه جبران کرده و در سیاست ایران بار دیگر به‌جایه‌مقامی برسند. این تز و تبلیغ در میان سیاست‌بازان ناسیونالیست‌های ضد کمونیست و بان ایرانیت‌های چهره‌عوض‌گسوده و بخش‌هایی از تجار بزرگ غیرملی، حامیان پروسیا قرار دارد، ولی آیا اصولاً چنین اوهامی در ایران کنونی مابوضعی که این ارتش دچار آنست شانس تحقق دارد؟ بنظر ما، خیر! به این دلیل که ارزش برای نشستن به آریکه "جمهوری" انسجام و استحکام کافی ندارد. ما توجده پراخله‌های سیاسی و دموکراتیکی که پیش‌پای ماست وظیفه نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی مبارزه با تزه و طرح.

دموکراسی و آزادی سیاسی تنها همین اقشار و طبقات تولیدگر و مخصوص طبقه کارگری‌مانندند. ایندیشمندان و راهبران بزرگ نهضت کارگری پیوسته بر این درس تاریخی که دموکراسی سیاسی و جمهوری دموکراتیک نیاز عاجل زحمتکشان و پیش‌شرط هر فرآیند متعالی‌بعدی است مکرراً تأکید نموده‌اند: "بدون آزادی سیاسی نه یک انکشاف کامل نیروهای مولده در جامعه جدید بورژوازی، نه یک مبارزه طبقاتی آشکار و آزاد، نه یک روشنگری، تربیت و آموختن بیرونتاریا قابل تصور است. به این دلیل پرولتاریائی که صاحب‌آگاهی طبقاتی است همواره وظیفه خود می‌داند که مبارزه‌ی قاطع برای آزادی کامل سیاسی و انقلاب دموکراتیک بکند" (لنین - جلد ۸ - ص ۱۳۵ آلمانی)

اصل دیگر "جمهوری" تنظیم و تمییس‌کنیم‌های است که از تمرکز خارج از کنترل قدرت و استحاله دیکتاتورمشابه آن مانع شود: یعنی تفکیک و تقسیم قوا و قدرت، از طریق انطباق اصول کلی این طرح با شرایط و نیازهای مشخص جامعه مربوطه بنا بر این "جمهوری" که در انحصار یک حزب یا یک قوه سیاسی - نظامی یا یک گروه وفرد باشد، ضد جمهوری است. جوهر جمهوری دموکراتیک، برد مومراسی سیاسی و بویژه بر مهم‌ترین اصول آن یعنی انتخابات همگانی تفکیک قوا و جلوگیری از تمرکز قدرت استوار است و فعلیت آن مستلزم مبارزه مداوم زحمتکشان مخصوص طبقه کارگر و نیروهای سیاسی دموکرات، انقلابی و سوسیالیستی جامعه می‌باشد. خطراتی که جمهوری دموکراتیک را در معرض تهدید و نیستی و استحاله قرار می‌دهند، بسیارند و هر یک در شرایط ویژه‌ای می‌توانند در صورت شکست نیروهای مردم، جمهوری را تبدیل به "ضد جمهوری" کنند: پیدایش انحصارات سرمایه که در عرصه سیاسی خارج از کنترل عمومی کار می‌کنند و در شرایط بحرانی سرمایه‌داری گرایش به نفی دموکراسی سیاسی و استقرار دیکتاتوری خشن دارند، رشد بوروکراسی دولتی بطریقی که از جانب مردم قابل تصفیه و بازرسی نباشد، خودسری قدرت‌های اجرائی و بخصوص بخش ارتش و پلیس سیاسی، سیطره جوش حزبی فراگیر و ضد دموکراتیک، و بالاخره پیدایش نهضت‌های مذهبی قشری، مهم‌ترین این خطرات می‌باشند. از سوی دیگر رشد تضاد‌های اجتماعی همراه قدرت‌گیری سازمان‌های مترقی و انقلابی کارگران، روشنفکران و سایر نیروهای مترقی و طلب می‌تواند در روند انقلابی، جمهوری دموکراتیک را که برد مومراسی غیرمستقیم سیاسی متکی است به جمهوری شورائی و دوره جمهوری مستقیم تولیدگران

عرضه سیاست حکومتی، بار دیگر سازمانها و تشکلات نوپای سیاسی ایران دچار هزیمت و عقب نشینی اجباری می گردند و ارتش به حکومت رسیده و یابسه حمایت نشسته، شدیداً در معرض وسوسه های گوناگون بین المللی قرار خواهد داشت و چنین وضعیتی موجب حوادثی خواهد بود که درست در جهت نقض جمهوری و پیدایش مجدد "ضد جمهوری" خواهد گردید.

تجدیدگری که شدیداً رایج است "تجدید جمهوری مکتبی" می باشد. این نظریه در قالب "جمهوری دموکراتیک خلق برهبری حزب طبقه کارگر" و "جمهوری توحیدی اسلامی" و... در طیف چپ و اسلامی هوادار و مروج دارد.

اولاً "ترکیبات فوق دست کم از نقطه نظر ارتباط بین مفاهیم بکاررفته، کاملاً ضد و نقیض می باشند و دیگر اینکه اصول و ارکان جمهوری که در اول مقاله مختصراً توضیح دادیم با هژمونی کامل حزبی و سیاسی مذکور سازگار نیست. ما در اینجا قصد تکرار فحاشی را که رژیم خمینی در این سه سال اخیر تحت عنوان "جمهوری اسلامی" و "رژیم مکتبی" انجام داده است نداریم. هر کسی می تواند وضع مصیبت بار کنونی را با مطالبات و مندرجات آمده در کتاب "ولایت فقیه" آقای خمینی مقایسه کند، و خواهد دید که "امام"

میه مو مکتوبات خود را بیاد هر که هست و تشنگت می آنجاست که کمبانی که از همان سالها با وی بود هاند و برایش "گزارش" تهیه می کرده اند به کمان افکار و نوشته ها آگاهی نداشته اند و تنها بد "مصلحت گوئی" های خمینی در بارین اعتماد نموده اند! ما فعلاً "بانقطه نظرات" مکتبی "گروهامت و حزب توده هم کاری نداریم، چرا که این دو گروه در اردیبهشت ماه و در کنار ولایت فقیه قرار دارند. ماهه جزئیات مندرجه در جزوه "حکومت جمهوری اسلامی" نوشته بنی صدر نیز فعلاً نمی پردازیم و آنرا به موقع دیگران موکول می کنیم. به نظریه "جمهوری دموکراتیک خلق برهبری" ... نیز که طرحی ایدئولوژیک (مکتبی) می باشد مشخصاً درجائی دیگر اشاره خواهیم داشت. در این مختصر جای برای کند و کاو مفصل نظریات مذکور نیست. در اینجا ما به اساس تئوریک مسئله مکتبی بودن "جمهوری" توجه داریم.

ما در ایران کنونی با جامعه های سروکار داریم که مجموعه ای از عوارض دوران ۵۰ ساله دیکتاتوری پهلوی و ویرانگری دو سال و نیمه رژیم خمینی به آن عواقب فلاکت بار قرون و اعصار گذشته اش اضافه شده است. بنوشته احمد اشرف تاریخ ایران "میان شرایط و وگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه شهیدری متمرکز از یکسو و یاپاشیدگی، که همراه"

ضائی است که باعث سیادت ارتش بر سیاست گردد. و اما عده ای برای تصویرند که ارتش تکیه گاه اصلی جمهوری دموکراتیک گردد و جمهوری نوپای ما را ارتش نگه دارد! این تز "خونخیزی دموکراتیک" نیز قابل تحقق نیست، این ارتش به هیچ وجه اعتماد به نفس در دموکراتیک ندارد زیرا:

- شکست غرور ارتش در بهمن ۵۷ به سبب صدور فرمان "تسلیم" و "بی طرفی" از جانب آمریکا، تعادل دوران آقایی افسران و ژنرالهای ارتش را بگسبهرم زد.

- تصفیه های خونین و متعدد در ارتش سهمگین عناصر رهبری کننده را از بین برد و از نقطه نظر کیفیت فرماندهی ارتش دچار ضعف شدید شد. از طرفی در میان عناصر بالائی ارتش روحیه دموکراتیک به هیچ وجه ریشه و گسترش ندارد.

- هجومهای ایدئولوژیک ملایان بی دانش و وقیحی که تحت عنوان "مدیران سیاسی- ایدئولوژیک ارتش" بین درین بد ارکان فکری و عناصر نظامی می برنند و جایجائی و انتقال پست در رده های بالا و میانه ارتش، روحیه نظامیان را یکسر سرشکسته و لذا متعایل بد انتقام جویی و جیسا جولاندهی مجدد کرده است. این روحیه، پشتوانه مساعدی برای استقرار دموکراسی و جمهوری دموکراتیک نمی باشد.

ضدیت با آخوند ها بمعنی حتماً دموکرات و مترقی بودن نیست، همانطوریکه می دانیم ضدیت با شاه و سلطنت نیز ضرورتاً مصداق آزادی و دموکراسی نگردید و آن وحدت ضدشاهی پرده ساتری بر کثرت گرایشات و افکار کاملاً متضادی بود. اکنون نیز صرف ضدیت با آخوند بسم معنی مترقی و دموکراتیک بودن نمی دهد باید بطور مثبت دانست که (قلان جریان) چه می خواهد.

- پایه های سربازی ارتش کماکان از میان روستائیان و اکثراً از آن لایه های شهری می آیند که تعصبات مذهبی و عادات سنتی و غیر دموکراتیک با کسردار روزمره و گرایش سیاسی آنها عجین است. این پایه نیز هنوز برای دفاع از جمهوری دموکراتیک قابل اعتماد نمی باشد.

با این تفصیل باید متوجه باشیم جمهوری نوپای ایران بعد از خمینی، نمی تواند در سایه چنین ارتشی رشد و نمو کند. اما تردیدی نیست که افکار و اندیشه های آزاد یخواهانه و حتی چپ نیز در میان افسران و درجه داران جوان ما خصوصاً پرسنل همافر، هواداران فراوانی دارد، لکن این وضع هرگز نمی تواند ضمانت جمهوری دموکراتیک محسوب گردد. از طرفی دیگر نکته ای که بسیار حائز اهمیت می باشد اینست که با ورود مجدد و فعالانه ارتش به

سلطه نظام طوك الطرايفي و خانخاني يا نظام پندر تاسي پراكنده بود و در آن طوك الطرايفي بسا شهيديان محلي خود كامة حكومت داشتند از ديگر سوي ، نوسان مي كرد . ("موانع تاريخي رشيد سرمايه آري و مرد سالاري" ص ۱۲۸)

و جامعه ما به سبب قطع بين درين روند هاي عايشي رشد و تكامل تاريخي و عدم موفقت در صنعتي شدن و سر كوب دائم و شديد نهضت هاي ترقتي طبانه موفق بد استقرار "مرد سالاري" نگرديد . در دوران ۱۵ ساله آخر پهلوي ، بارونتي گرفتن با زارن نسبت ، تحولات متعدد در طرحهاي اميرالبيستسي و شريفات توسعه مناطق سرمايه آري و صدر كالاهاي سرمايه اي و بسياري ظل سياسي - اجتماعي داخل ، بهر روزير جتر استبداد شديد حكومت شاه ، طرحهاي اصلاحات ارضي و سرمايه گذاريهاي متعدد صنعتي و گسترش بازار كالاها و بازار كار ، همه و همه جامعه را از نقطه نظر طبقاتي بد سرعت دچار تحول نمود ، بدون اينكه در عرصه هاي سياسي و فرهنگي ، اقشار و طبقات امكان بخود آئي ، رشد و شكوفائي آزاد اند و شركت در سرنوشت سياسي كشور بيايند . جامعه عظيمي توسعه صنعتي و سرمايه آري تصايل سياسي - فرهنگي نيافت ، و استبداد كهن بسا تجهيزات و تمهيدات مدرن ديكتاتوري درآميخت . نهضت عظيم سال ۵۷ نيز بجاي آزادي و دموكراسي و فرصت براي بهره گيري وسيع ترين اقشار و طبقات از دستاوردهاي انقلاب ، عملاً بد مصيبت سياسي و استبداد خرفناك جديدي انجاميد . پروسسه ايدئولوژيكي زدگي اسلامي كه با فشار شديد آداب و سنن و به وساطت كليه باورهاي الهبي و مذهبي توده ها به پيش برده شد ، عملاً در ميان وسيع ترين توده هاي شهري ناكام گرديد و رژيم براي تداوم سلطه خود مجبور به استفاده از ابزار سر كوب و تهر تر يان شد . دست . تجربه اخيره خوبي نشدگان مي دهند كه اشتقاق اجتماعي نسبتاً پيشرفتني كه بويژه در شهرهاي ايران رخداد هاست ، بد پسر اي معج تبليغاتي "يك ايدئولوژيكي" و "يك مكتب" نمي باشد . اقشار و طبقات ، به تناسب منافع و تمايلات و سطح درك و دانش سياسي خود ، خواهان توسعه و گوناگوني و سپس انتخاب نظر و موضع مي باشند . بنسارت ديگر محيط اجتماعي كوني ما پيشرفت تراز آنست كه بتوان با صرف تبليغ و ترويج جامعه را مكنسي نمود (و تازه اثر هم مي شد جز انجماد نكري و ايدئولوژيك محصول بدرد بخوري نمي داشتيم) و در نتيجه رژيمي كه بد تيد "ايدئولوژيك" و "مكتبي" پسر جمهوري اصرار ورزد و بخواهد در موقع پياده

كردن اين شروط و قيود هم صلاحيت نشان دهند ، مجبور خواهد بود كليه ارگان و اصول جمهوري زانقض كرده و زير نقات "جمهوري مكنبي" به استبداد و ديكتاتوري مبادرت كند . اساساً "تحميل مكاتب و ايدئولوژيكي جز با دستگاهاي ترور فكري و فزيكي ممكن نيست و همه اين ابزار و وسايل چه نوع الهبي" آن وجه انواع باصطلاح "ارد و گاهي" آن هيچگونه قرابتي با ارگان جمهوري و دموكراسي ندارند . زيرا همانطور كه اشاره كرديم در جمهوري ، اصل بر انتخاب آزاد و نظارت مردم بر كارهاست و هيچكس رانمي توان مجبور كرد كه "آزاد اند" تحميل رابنديد . تجربه شكست حكومتهاي مكنبي قرون وسطاي ، رشد گرايشات مذهبي در ممالك "ارد و گاهي" و كاره گيري فليپينها نفر از توده مردم از كنيساي اسپانيا (بهنگام همكاري با فرانكو) و نيز اوج گيري مقاومت توده ها كارگر در اروپاي شرقي و بويژه در تجربه زنده وحي و حاضر از نفرت فزاينده مردم زحمتكش و شهروندان آزاد بخواه ، از فشارها و رژيمهاي "مكتبي" پيش روي ماست : ايران دوران خميني و نه مستان امروز . اكنون ديگر اين مسئله بر عام وخاص معلوم است كه اندیشه ها و نظريات مكنبي تنها در جريان و جنبش ايوزيسين جابند داشته فقط از طريق آزاد آينه و داوطلبانه است . كه در دراز مدت هوادار و علاقمند و معتقد واقعي مي يابد . بنابر اين باره ديگر براساس نكته اساسي تاكيد مي كنيم كه حكومت جمهوري براي ايران امروز جز جمهوري واقعي يعني دموكراتيك نمي تواند باشد . جامعه ما بنابند لائل تاريخي كهن و مصيبت هاي گذشته نزد يكس ، در عطش يك فرصت طولاني دموكراتيك مي سوزد و اين راهبرستي در جمهوري دموكراتيك خواهد آزمويد .

و اما چه نوع جمهوري دموكراتيك ؟ متمرکز و متمرکز (بامركزيت رياست جمهوري ، مركزيت نخست وزير) يا غير متمرکز و فدرال ؟ روش ماركسيستي براي پاسخ به اين پرسش عبارتست از استتاج جواب مشخصي پس از كوشش رايك مشخص جامعه خود مان مي باشد . در اين باره ما رآينده خواهيم نوشت .

من . البرز
۶۰/۷/۱۲

توضیح

بنا بر اصول دموكراتيك مورد قبول و عمل "شوراي متحد چپ" مقاله مندرج در "پيام آزادي" مي تواند با ما بدون انضا باشد .

"شوراي متحد چپ براي دموكراسي و استقلال"